

پهلوی و تشیع

صفی‌اله نوروزی

کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره‌ی اسلامی



سازمان روحانیت شیعه در عصر رضا شاه پهلوی

نویسنده: امید بابایی، محمود تقی‌زاده داوری

مشخصات نشر: قم، انتشارات شیعه‌شناسی، چاپ اول، ۱۳۸۹، ۱۸۲ صفحه

کتاب سازمان روحانیت شیعه در عصر رضا شاه پهلوی به قلم امید بابایی و با راهنمایی محمد تقی داوری به نگارش درآمده و توسط نشر شیعه‌شناسی قم در سال ۱۳۸۹ به چاپ رسیده است. کتاب با مقدمه‌ی نویسنده شروع می‌شود و مطالب آن در شش فصل تنظیم شده است. در پایان کتاب، فهرست منابع و مآخذ آمده است.

مؤلف در مقدمه‌ی کتاب سخن کوتاهی درباره‌ی فلسفه‌ی تاریخ و تجربیات گذشتگان و عبرت‌آموزی آن ایراد می‌کند. او شناخت حوادث و پدیده‌های کنونی تاریخ را منوط به بررسی گذشته می‌کند و چالش‌ها و مبارزات دوره‌ی قاجار و پهلوی را برای نیل به دو هدف می‌داند: یکی، سرنگونی استبداد و دوم، تلاش برای جلوگیری از فروپاشی کشور در برابر مداخلات استعمارگرایانه‌ی روس و انگیس و آمریکا در قالب و شکل انقلاب مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت و انقلاب اسلامی.

فصل اول، «ادبیات تحقیق» نام دارد و در آن، نویسنده مفاهیم بنیادین را با توضیحات مختصر تعریف می‌کند. از جمله به مفاهیم ۱. سازمان، ۲. روحانیت، ۳. سازمان روحانیت شیعه، ۴. نوسازی و اصلاح، ۵. سکولاریزم می‌پردازد و توضیح مختصری درباره‌ی اهمیت و ضرورت تحقیق ارائه می‌کند و در آخر، هدف تحقیق را شرح می‌دهد.

وی بر این نظر است که استفاده از واژه‌ی «سازمان» برای مجموعه‌ی روحانیت شیعه نابجا است. زیرا «سازمان»، امروز معنا و مفهوم و ویژگی‌هایی دارد که آن مفهوم در مجموعه‌ی روحانیت شیعه و نظام آموزشی سنتی آن وجود نداشته است. از این رو، استفاده از آن را چندان بجا نمی‌داند و به جای آن، کاربرد واژه‌ی «شبه‌سازمان» را برای این دوره پیشنهاد می‌کند. به بیان نویسنده، روحانیت با اصلاحات رضاشاه از مناصب قضایی، تعلیم و تربیت و امور فرهنگی و مذهبی و منبر و روضه‌خوانی کنار گذاشته شد و قدرت اقتصادی آن نیز با کنترل اوقاف از بین رفت و با اجرای قانون متحدالشکل کردن لباس، مجبور به ترک لباس شد. وی می‌گوید با تأسیس حکومت پهلوی و اجرای سیاست‌های تجدیدطلبانه‌ی آن رژیم، مسأله‌ی چالش‌های روحانیت با رضاشاه، امری بدیهی به نظر می‌آید، لیکن ریشه‌یابی این چالش‌ها و نقش سازمانی روحانیت شیعه در مخالفت با سیاست‌های نوگرایانه‌ی رضاشاه، کم‌تر کانون پژوهش‌های روشمند بوده است. از این رو، اهمیت این تحقیق در کوششی است که برای رفع این نقصان انجام شده است.

نویسنده نوسازی ایران را در دوره‌ی پهلوی اول برگرفته از اندیشه‌های مکتب نوسازی اروپایی می‌داند

از اندیشه‌های مکتب نوسازی اروپایی می‌داند. به همین دلیل، آن را شبه‌مدرنیسمی می‌داند، که از یک سو پیشرفت اجتماعی را تنها به رشد کمی تولید و تکنولوژی محدود می‌کند و از سوی دیگر، با تحقیر همه‌ی ارزش‌ها، سنت‌ها و نهادهای بومی و دینی، یک دیکتاتوری آهنین به وجود می‌آورد و دیکتاتوری را مقدمه‌ای برای دستیابی به دموکراسی می‌داند (ص ۴۹).

نویسنده در فصل سوم به خصوصیات ایران پیش از نوسازی پرداخته است و با بررسی بسترسازی نوسازی در جامعه‌ی ایران عصر قاجار، ماهیت و مدل‌سازی عصر رضاشاه را تبیین می‌کند. با تشریح زمینه‌های ساخت اجتماعی-اقتصادی، به ساخت قدرت و نهضت مشروطه می‌پردازد و دلیل عدم تحقق نوسازی در این دوره را فقدان تجاری شدن کشاورزی و انباشت سرمایه می‌داند. وی وارد مباحث ساختاری این دوره می‌شود و ساخت نظام اجتماعی، اقتصادی و نظام زمین‌داری، نظام مالی و مالیاتی، اداری و ارتش را که بر زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم حاکم بودند، از موانع عمده‌ی انباشت سرمایه و انتقال مازاد کشاورزی به دیگر بخش‌ها یاد می‌کند. در ساخت قدرت نیز به جایگاه شاه، درباریان، صدراعظم، روحانیون، زمین‌داران و سران ایالات و عشایر، به منزله‌ی عمده‌ترین منابع قدرت در عصر قاجار توجه کرده است. موانع انباشت سرمایه در ایران، عدم یکپارچگی نظام مالیاتی و فقدان وجود مکانیسم مقابله با تقلب بود. مأموران دولت از مالیات وصول شده و متعلقات دولت سوءاستفاده می‌کردند و اموال دولتی را برای خود به تصرف درمی‌آوردند. عامل اصلی این فساد اداری، ضعف نسبی بوروکراسی ایران بود.

نویسنده وارد بحث استبداد سیاسی شده است و استبداد را عامل اصلی عدم پیشرفت تجارت قلمداد می‌کند و معضلاتی چون؛ مصادره‌ی اموال تجار، قرض از آن‌ها توسط حکام و عدم وصول قروض، عدم پرداخت بها، غارت کاروان‌ها، اخاذی دولت به بهانه‌های مختلف، افزایش عوارض، نداشتن عوارض گمرکی، نداشتن استقلال گمرکی، وجود بانک‌های خارجی، کمبود راه تجاری، فقدان اوزان، وجود شورش‌ها و در پی آن ناامنی‌هایی که هرگونه توسعه و نوسازی را از بین می‌برد و وجود شهرهای مستقل و تقریباً خودکفا را از مصادیق استبداد و مانع یکپارچگی بازار ملی و انباشت سرمایه ارزیابی می‌کند. وی در ساخت قدرت، شاه و دربار را در رأس هرم قدرت قرار می‌دهد. هم‌چنین روحانیون و رهبران مذهبی را بخشی از این ساختار قدرت می‌داند که به سبب نفوذ در میان توده‌ی مردم اعم از تجار، بازرگانان، اصناف، روستاییان، قدرت آن‌ها گاه با شاه برابری می‌کرد. در این

نویسنده در شرح هدف تحقیق خود می‌گوید رضاشاه پهلوی برای ایجاد یک کشور قدرتمند که مبتنی بر استبداد و ناسیونالیسم گذشته‌گرا، تجددگرایی و سکولاریسم الهام گرفته از غرب باشد دست به اصلاحاتی زد که با روابط و مناسبات اجتماعی حاکم و ساخت سنتی ایران، که مذهب در آن نقش برجسته‌ای را ایفا می‌کرد در تعارض قرار داشت؛ از این رو اصلاحات به صورت نیم‌بند و ناتمام اجرا شد. به دنبال آن، این پرسش‌ها را مطرح می‌کند که نوسازی رضاشاه بر قدرت و نفوذ اجتماعی و سیاسی سازمان روحانیت شیعه چه تأثیری داشت؟ و رضاشاه در جهت اجرای این نوسازی چه راهبردهایی را برای رویارویی با سازمان روحانیت شیعه در پیش گرفت؟ پاسخ به پرسش‌های فوق اهداف این پژوهش را تشکیل می‌دهد. در فصل دوم، با معرفی و نقد منابع مکتب نوسازی، به گزینش‌های الگوی نوسازی ایران در دوره‌ی پهلوی می‌پردازد. نخست، بحثی درباره‌ی نوسازی در دوره‌ی پهلوی، و رابطه‌ی آن با روحانیت شیعه ارائه می‌کند و در بحث دوم، نظریه‌ی کارکردگرایی، از جمله دیدگاه‌های تالکوت پارسونز را مطرح می‌کند. وی می‌گوید نظریه‌پردازان مکتب وابستگی، به مکتب نوسازی که همان تئوری‌های کارکردگرایان است انتقاد کرده‌اند و توجه به عوامل درونی توسعه و بی‌توجهی به ساختار نظام بین‌المللی، به‌ویژه اقتصاد جهان سرمایه‌داری را از نقاط ضعف تئوری نوسازی می‌دانند. حامیان مکتب وابستگی، توجه خود را بیش از حد به مسائل بیرونی توسعه و نوسازی معطوف کرده‌اند، که سبب شده به ساخت‌های داخلی و پیشینه‌ی تاریخی کشور توجه کافی نشود. پژوهشگر از میان نظریات گوناگون، نظریه‌ی برینگتون مور را به عنوان چارچوب کار خود برمی‌گزیند. دیدگاه برینگتون مور را که نگاهی ساختارگرایانه با روشی جامعه‌شناختی است می‌پذیرد و از میان نظریات سه‌گانه‌ی برینگتون مور؛ ۱. نوسازی دموکراتیک، ۲. نوسازی محافظه‌کارانه (اصلاحات از بالا)، و ۳. نوسازی کمونیستی (با انقلاب دهقانی)، نوسازی محافظه‌کارانه را برمی‌گزیند. استدلال وی از گزینش این نظریه، مؤلفه‌های دولت مدرن است که در آن، عقلانی کردن نظام سیاسی با در هم شکستن تقسیمات سنتی ایالت‌ها، تأسیس قدرت مرکزی و نظام اداری و دیوانی متمرکز و همگن، پیدایش نظام حقوقی کمپویش مدرن، برقراری نظام دادگستری و ایجاد دستگاه نظامی نیرومند برای ابلاغ تمایلات حکام سیاسی در عرصه‌ی بین‌الملل، همراه است. وی برای گزینش پژوهش حاضر دو معیار را برمی‌گزیند: ۱. قابلیت انطباق و جامعیت الگوی نظری مورد نظر، ۲. قابلیت عملیاتی بودن و کاربردی‌پذیری آن. بر این اساس، نویسنده نوسازی ایران را در دوره‌ی پهلوی اول برگرفته

از زمان شکست ایران از روسیه، جدایی بین روحانیون و دولت آغاز شد و تلاش قاجارها برای نوسازی ایران به شیوه‌ی غربی، سفرهای ناصرالدین شاه و واگذاری امتیازات به بیگانگان، امکان هرگونه سازش بین روحانیون و دولت را از میان برد

پهلوی و تشیع

شاه، رابطه‌ی بین حکومت و سازمان روحانیت به تضاد گرایید، چنان‌که روحانیون در جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه فعالانه شرکت داشتند. نویسندگان در فصل پنجم اصلاحات و نوسازی رضا شاه را نامنظم می‌داند و بر این عقیده است که رضا شاه هیچ طرح و برنامه‌ای برای نوسازی خود ارائه نداده است، اما این نوسازی نیم‌بند از یک سو، نفوذ روحانیون و نیروهای مذهبی را محدود کرد و از سوی دیگر، دسیسه‌های خارجی و اختلافات قومی را خنثی کرد و نهادهای جدید شکل گرفت و یک ساختار حکومتی مبتنی بر استبداد نظامی، ناسیونالیسم گذشته‌گرا، تجددگرایی و جدایی دین از سیاست پدید آمد. بر خلاف دوره‌ی قاجاریه که روحانیون جذب ساختار قدرت شده بودند، در این دوره روحانیون در ارکان قدرت جایگاهی نداشتند. در واقع بازگشت ساختار مشروطه به سلطنت مطلقه‌ی مدرن، شکاف بین روحانیت و دولت را که در دوره‌ی قاجار شکل گرفته بود به نهایت خود رساند و مهم‌ترین رکن جامعه‌ی مدنی را به موضع اپوزیسیون کامل کشاند. بدین ترتیب، گرایش به ایجاد حکومت سکولار که از دوره‌ی مشروطه شروع شده بود به بار نشست. حادثه‌ی سکولاریزه شدن کشور در پی سفر رضا شاه به ترکیه و تأثیرپذیری از اقدامات آتاترک روی داد. رضا شاه نوسازی در ارتش، نظام اداری، نظام حقوقی، نظام آموزشی، سازمان اوقاف، و ساخت قدرت را در رأس برنامه‌های خود قرار داد. هر یک از این اصلاحات، گامی جدی در جهت کاهش نفوذ و تحدید قدرت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی سازمان روحانیون بود. به گفته‌ی نویسندگان، یکی از اقدامات رضا شاه برای محدود کردن قدرت روحانیون، تدوین قانون نظام وظیفه بود که بنا بر آن، تمام افراد ذکور کشور در سن ۲۱ سالگی باید به خدمت نظامی می‌رفتند. این کار سرآغازی برای نظارت دولت بر تحصیلات علوم دینی بود که از سوی روحانیون به چالش کشیده شد و این، نخستین برخورد رسمی بین روحانیون و دولت رضا شاه بود.

اصلاح دیگری که قدرت روحانیون را محدود می‌کرد، اصلاح سیستم حقوقی ایران بود. نخستین حرکت در این جهت، تدوین قوانین مدنی در سال ۱۳۰۵ بود. در سال ۱۳۰۶ بسیاری از روحانیون شغل خود را به نفع کسانی که اغلب تحصیلات غربی داشتند از دست دادند. سال بعد سکولاریزه کردن دادگاه‌ها آغاز شد (ص ۱۱۰). سپس حق اجرای صیغه‌ی عقد و طلاق تنها به اشخاصی واگذار شد که دفتر رسمی ثبت ازدواج و طلاق داشتند و بدین ترتیب، روحانیت قدرت و نفوذ پیشین خود را از دست داد. قرار شده بود اول پرونده‌ها در دادگاه دولتی بررسی شود و بعد به دادگاه

دوره، روحانیون افزون بر انحصار آموزش‌های دینی، در آموزش عمومی و فرهنگ نیز از راه مکاتب و مدارس علمیه، نقش فعالی ایفا می‌کردند. آن‌ها منصب قضاوت و ثبت معاملات را در دست داشتند و به دلیل سرپرستی املاک موقوفه و دریافت خمس و سهم امام، از قدرت مالی مناسب‌تری برخوردار بودند و به دلیل نفوذ اجتماعی، قدرت تسلط بر مردم و بسیج توده‌ها را داشتند.

در فصل چهارم، در مورد ظهور و بقای شاخه‌ی تشیع بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص)، و تحولات آن در دوره‌ی امامان شیعه (ع)، و بقای آن بعد از غیبت امام دوازدهم (عج) مطالبی را بیان می‌کند و تکامل سازمان روحانیت شیعه را با فعالیت‌های علمی بزرگانی چون کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی شرح می‌دهد. در دوره‌ی سخت‌گیری ترکان، شیعیان راه تقیه پیش گرفتند. با به قدرت رسیدن مغولان به دلیل آزادی مذهبی و دینی در سرتاسر امپراتوری، سازمان روحانیت شیعه بیش از پیش سازماندهی شد تا جایی که علمای شیعه حاکمان مغول را به اسلام دعوت می‌کردند. با روی کار آمدن صفویه، نقطه‌ی عطفی در سازمان شیعه رخ داد و بسیاری از علمای شیعه از سوریه، لبنان و بحرین به ایران مهاجرت کردند و مذهب شیعه در ایران رسمیت یافت. سازمان شیعه در تمام این دوره، حکومت صفویه را تأیید می‌کرد و همگام با آن به پیشرفت خود ادامه می‌داد. از این زمان به بعد، اداره‌ی امور قضایی، اوقاف، امور مالکیت، طلاق و ازدواج، دعاوی شرعی، و تدریس به دست روحانیون افتاد و اتحاد دولت و روحانیون به صورت هماهنگ تجلی پیدا کرد.

در این دوره سازمان روحانیت شیعه مکتب‌های خبری را پیش گرفت که هیچ‌گونه حقوقی برای عقل قائل نبود. اما با سقوط صفویه، روحانیت موقعیت طلایی خود را از دست داد و پیوند آن با دولت از هم گسیخت. در دوره‌ی تسلط افغان‌های سنی مذهب و نادرشاه، روحانیون با مشکلات جدی روبه‌رو شدند. در دوره‌ی زندیه به دلیل نابسامانی داخلی وضعیت به همین منوال ادامه داشت.

با پیروزی ایل قاجار و اهتمام آن‌ها به مذهب تشیع و نیاز حکومت برای کسب مشروعیت از سوی روحانیون، رابطه‌ی حسنه‌ای میان آن‌ها شکل گرفت. حکومت و روحانیون به دلیل نیاز متقابل، همدیگر را حمایت می‌کردند. اما از زمان شکست ایران از روسیه، جدایی بین روحانیون و دولت آغاز شد و تلاش قاجارها برای نوسازی ایران به شیوه‌ی غربی، سفرهای ناصرالدین شاه و واگذاری امتیازات به بیگانگان، امکان هرگونه سازش بین روحانیون و دولت را از میان برد. با اصلاحات وزرای ناصرالدین

مذهبی برود، بدین ترتیب دادگاه‌های مذهبی زیر نظر دادگاه‌های دولتی قرار گرفتند. تصویب قانون ثبت اسناد و املاک در سال ۱۳۱۱ ضربه‌ی نهایی را به جایگاه مذهب و روحانیون وارد کرد. به موجب این قانون، بعضی از اختیارات که به‌وسیله‌ی دادگاه‌های شرع اعمال می‌شد، مانند ثبت اسناد حقوقی و قانونی هم‌چون اقرارنامه‌ها، قسم‌نامه‌ها، گواهی‌نامه، و وکالت، از روحانیون گرفته شد و در نتیجه، دادگاه‌های شرع تضعیف شدند و متعاقب آن، روحانیون بخش عمده‌ای از قدرت حقوقی خود را از دست دادند. برخی نیز از منبع درآمد خویش محروم شدند، و روحانیونی که می‌خواستند از این راه تأمین معاش کنند مجبور بودند با لباس غیرروحانی به شغل خود ادامه دهند. به گفته‌ی نویسنده، با تأسیس دانشگاه تهران و ایجاد دانشکده‌ی حقوق، قانونی تصویب شد که شرط قضاوت، داشتن مدرک قضایی از دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران بود و شرط دیگر، پذیرفته شدن در امتحان حقوق وزارت دادگستری بود.

پیش از به قدرت رسیدن رضاشاه، نظام آموزشی در تسلط کامل علمای روحانی قرار داشت و کلاس‌های درس در مکتب‌خانه‌ها، توسط روحانیون تشکیل می‌شد. روحانیون در این مکتب‌خانه‌ها به تدریس علوم قرآنی، زبان فارسی، عربی، و گاهی ریاضیات می‌پرداختند. با نوسازی‌های رضاشاه، مدارس جدید با الگوبرداری از غرب به صورت گسترده‌ای پایه‌ریزی شد و مراکز آموزش جدید به وجود آمد. بیرون کردن مدارس از دست روحانیون، علاوه بر به حاشیه راندن علوم قدیم و جایگزینی علوم جدید، ضربه‌ای به درآمد مالی روحانیون وارد کرد. رضاشاه اداره‌ی موقوفات را نیز که مهم‌ترین منبع درآمدی روحانیون محسوب می‌شد از دست آن‌ها خارج کرد و آن را تحت نظارت وزارت معارف و اوقاف قرار داد. دولت این درآمدها را به جای صرف اهداف مذهبی و عام‌المنفعه، برای اهداف غیرمذهبی، هم‌چون مدارس ملی، شیر و خورشید و تهیه لوازم ورزشی و تعمیر ابنیه‌ی تاریخی مصرف می‌کرد (ص ۱۱۸). بدین ترتیب، حوزه‌های دینی و مذهبی از نظر اقتصادی با تنگناهای دوچندان روبه‌رو شدند، چراکه از این پس تأمین بودجه‌ی حوزه‌ها تنها از طریق خمس انجام می‌گرفت. نویسنده در فصل ششم اقداماتی را که رضاشاه برای محدودیت سازمان شیعه به‌کار گرفت شرح می‌دهد و آن را به چند مرحله تقسیم می‌کند. مرحله‌ی اول از زمان کودتای ۱۲۹۹ تا سال ۱۳۰۶ بود. در این دوره، رضاشاه برای کسب و تثبیت قدرت با روحانیون همکاری کرد، در عزاداری‌ها پیشاپیش صفوف عزاداران عاشورایی حرکت می‌کرد و اعتماد روحانیون را به خود جلب کرد و در بحران‌های حساس از آن استفاده نمود. طرح جمهوری خواهی که از سوی رئیس‌الوزرا و فرماندهان نظامی هدایت می‌شد با مخالف روحانیون به رهبری آیت‌الله مدرس، با شکست مواجه شد. ولی با مسافرت سردار سپه به قم و دیدار با علما وضعیت مجددا سامان پیدا کرد. برای جبران عمل وهابیون که به حرمن شریف حمله کرده بودند کمیسیون تشکیل داد، که علما آن را اقدامی دینی از سوی دولت پنداشتند. با این کار، رضاشاه خود را فردی متدین و علاقه‌مند به اسلام و روحانیت در میان مردم و عوام جلوه داد.

از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۳ رویکرد رضاشاه نسبت به روحانیون عوض شد، و مخالفت شکل آشکارتری به خود گرفت. این امر متأثر از نوسازی این دوره و در سه محور کلی انجام شد: ۱. نابودی قدرت اجتماعی و سیاسی

روحانیون، ۲. جذب بخشی از روحانیون برای برآوردن بخشی از نیازهای قضایی و آموزشی کشور، ۳. فشار روزافزون بر روحانیت برای کاستن از شمار آن‌ها؛ این عمل به گونه‌ای انجام گرفت که روحانیون تا ۱۳۲۰ نتوانستند به عنوان نیروی معارض دولت، قد علم کنند. رضاشاه بعد از سفر به ترکیه و دیدار با آتاتورک، تصمیم به کشف حجاب و جایگزینی کلاه شاپو و شرکت دادن زنان در کارهای اداری و اجتماعی گرفت. بعد از اجرای این سیاست، روحانیون مخالفت خود را در شهرها اعلام کردند. نخستین برخورد رضاشاه با روحانیون، واقعه‌ی قم بود که در واکنش به کشف حجاب اتفاق افتاد و منجر به دستگیری شیخ محمدتقی باقی، رهبر اعتراض، شد. قصد رضاشاه از نوسازی، محو مذهب از حوزه‌ی عمومی و محدود کردن آن به حوزه‌ی خصوصی و شخصی بود. رضاشاه با سمبل‌ها و ارزش‌ها و مظاهر سنتی و شعائر مذهبی به رویارویی برخاست، و از آن‌جا که روحانیت شیعه به دلیل ماهیت ذاتی خود هرگز به کناره‌گیری از اجتماع و سیاست حاضر نبود، مقابله با روحانیون و سرکوب آن‌ها را در دستور کار قرار داد. در هر حال، رضا شاه در مطبوعات کنترل‌شده‌ی خود، روحانیت را مرتجع، واپس‌گرا، و مخالف اصلاحات اجتماعی و نوسازی جامعه و وطن‌فروش معرفی می‌کرد.

سیاست‌های رضا شاه موجب واکنش روحانیون شد. حاج آقا مصطفی قمی، روحانی اهل مشهد، که با نوسازی‌های رضاشاه و جایگزینی کلاه شاپو، به مخالفت برخاست و با مهاجرت به تهران و بست نشستن در شاه عبدالعظیم مخالفت خود را اعلام کرد، با سرکوب رضا شاه روبه‌رو شد. شورش بهلول در مسجد گوهرشاد مشهد، دومین گردهمایی بود که به خاک و خون کشیده شد. این سرکوب، روند سیاست کشف حجاب را تسریع کرد (ص ۱۴۸) و حجاب برای بانوان غیرقانونی اعلام شد که دوباره با واکنش روحانیون مواجه گردید. ولی در مقابل آن، رضاشاه با اهرم جواز عمامه روحانیون را کنترل کرد و با منع عزاداری و مجالس روضه‌خوانی، آن‌ها را بیش از پیش محدود نمود.

روحانیت شیعه در سال ۱۳۰۶ به رهبری آیت‌الله نورالله اصفهانی واکنش نشان داد که هدف آن، مقابله با سیاست‌های فرهنگی و اقتصادی و مذهبی رضاشاه بود. در همان سال علیه قانون نظام وظیفه، که طلاب را به خدمت نظام وظیفه ملزم می‌کرد، قیامی روی داد. مهم‌ترین دلیل مخالفت روحانیون، جایگزینی ارزش‌های غربی و حذف ارزش‌های اسلامی بود. تنها مرکز فعالیت سیاسی روحانیون شهر قم بود. با تأسیس حوزه‌ی علمیه‌ی قم به کوشش شیخ عبدالکریم حائری، نهاد مرجعیت شیعه از عتبات عالیات و حوزه‌ی علمیه‌ی نجف اشرف به قم منتقل شد و قم و حوزه‌ی علمیه‌ی آن، به مرکز مبارزه با افکار کمونیستی و اقدامات ضددینی دوره‌ی پهلوی تبدیل شد.

نکاتی در مورد کتاب

– از نقاط قوت این کتاب تحلیل‌های درست و بجا از مسائل نوسازی و تحدید روحانیت شیعه است.

– ترتیب و توالی مطالب کتاب به خوبی رعایت شده است.

– بهتر بود پژوهشگر محترم از منابع دست اول بیش‌تری استفاده می‌کرد.

– پژوهش فوق از حروف چینی، ویرایش و صفحه‌آرایی خوبی برخوردار است.